

در هوای آزاد به تماشای بهار...

(زندگی و شعر اریش فرید)



اریش فرید^۱ در سال ۱۹۲۱، در شهر وین اتریش چشم به جهان گشود. او چه در زندگی خانوادگی و شخصی و چه در حیات اجتماعی‌اش، هم‌قدم با بحران زیست، جنگید و بالید. فرید، درباره حوادث سال‌های نوجوانی‌اش بسیار نوشته و شعرهایش نیز، به گونه‌ای، زندگی‌نامه‌ی اوست. جست‌و‌جو و کاوش در این شعرها، به یک سفر می‌ماند؛ سفری در یک زندگی و در رویدادهای تاریخی مهمی که برای فرید و هم‌نسلان‌اش سرنوشت‌ساز بوده‌اند.

محیط خانوادگی، فرید به سبب ستیز و کشمکش‌های مدام میان پدر و مادرش، همواره ناآرام و از هم‌گسیخته بود. تنها مونس و همدم او در ایام کودکی، مادر بزرگ مادرش، مالوینه اشتاین، بود که فرید تا آخرین سالهای حیات خود خاطراتی خوش و جالب از او به یاد داشت. برخی از این خاطرات در لابه‌لای شعرها و نوشته‌های وی حاضر اند. پدرش، هوگو فرید، به رغم علاقه‌ای که به مطالعه و ادامه تحصیل داشت، در سن چهارده سالگی، ناگزیر به ترک تحصیل شده بود و از همان اوان جوانی به ناچار برای امرار معاش و گذران زندگی به کارهای گوناگون و گاه سختی پرداخته بود. او فردی افسرده و کژخُلق بود. هوگو فرید، بعد از ازدواج با نلی اشتاین، به کمک خویشاوندان همسرش شرکت حمل و نقل کوچکی بر پا کرد، ولی چیزی نگذشت که شرکت ورشکسته شد و تمام دارایی خانواده فرید نیز بر باد رفت. از آن پس، مادر فرید که طراح لباس و سازنده‌ی تندیس‌های کوچک چینی بود، هزینه خانواده را تأمین می‌کرد. پدرش که چندین بار کوشیده بود کاری دست و پا کند، اغلب در خانه به سر می‌برد و در اتاق در بسته‌ای یا به خواندن کتاب سرگرم بود و یا با سگ خانه حرف می‌زد. پدر، روی هم رفته، وضع روحی بسیار بد و نگران‌کننده‌ای داشت و هر بار که کشمکش و اختلافات خانوادگی پیش می‌آمد، تهدید می‌کرد که خودش را خواهد کُشت. حتی یک بار در حضور فرزند خردسال‌اش، اریش، به همسرش گفته بود که سرانجام روزی خود و اریش را در رودخانه‌ی دانوب غرق خواهد کرد. او هم‌چنین به خاطر فشارهای روانی ناشی از بیکاری و نداشتن تماس و مراد با دیگران، در خانه سخت‌گیری‌های بی‌مورد می‌نمود و در تربیت فرزندش، روشی خشک و خشن در پیش گرفته بود. اریش از بدو تولد تحرک بدنی کافی نداشته و در نتیجه قادر نبود همانند دیگر همسالان‌اش جست و خیز کند. پدر حاضر به پذیرش این تفاوت نبود و مدام به اریش می‌گفت: «تو چلاقی. من اصلاً نمی‌دانم

چه طور صاحب چنین فرزندی شدم... در مدرسه [اگر کسی پرسید این بچه‌ی کیست،] بگو پدرت مرده است!»

هوگو فرید، پدر اریش، اما در سال‌های پایانی عمر، به ویژه بعد از قدرت‌یابی نازی‌ها^۲ در اتریش، رفتار و روحیه‌ی متفاوتی پیدا کرده بود. این روحیه‌ی تازه، بر روابط خانوادگی نیز تأثیری مطلوب داشت و موجب نزدیکی و تفاهم میان پدر و پسر گردید. پدر گه‌گاه شعر می‌سرود و داستانهای کوتاه می‌نوشت و در سال‌های پایان عمر به جد قصد نویسندگی داشت. کتابخانه‌ای نسبتاً بزرگ هم در خانه فراهم آورده بود که اریش از همان آغاز، اجازه و امکان استفاده از کتاب‌ها را داشت. پدرش هرگاه سرحال بود برای اریش - که تنها فرزند خانواده بود- داستان‌های «هزار و یک شب» و قصه‌های «برادران گریم» را می‌خواند.

دوران کودکی و نوجوانی اریش در چنین فضایی سپری شد. محیط دبستان و اوضاع اجتماعی و سیاسی شهر وین نیز پُرالتهاب بود. دوران کودکی اریش فرید، هم‌زمان بود با رکود اقتصادی و بحران سیاسی در اروپا. آشوب و درگیری‌های خشونت‌آمیز و خونین میان نیروهای چپ و راست افراطی در جریان بود. اریش شش ساله، در خیابان‌های وین، شاهد تظاهرات کارگران معترض و سرکوب و کشتار آن‌ها بود. با آغاز گرایش‌های نژادپرستانه و ضدیهودی در آلمان و گسترش آن به اتریش، همسالان‌اش در دبستان، او را تحقیر می‌کردند و آزار می‌دادند. اریش نیز مانند دیگر کودکان یهودی، احساس انزوا می‌کرد.

بعد از پیروزی حزب «ناسیونال سوسیالیست آلمان»، به رهبری «آدولف هیتلر» در انتخابات پارلمانی آلمان، در اتریش هم فعالیت نیروهای راست‌گرا رونق بیش‌تری پیدا کرده و درگیری‌های خیابانی خشونت‌آمیز افزایش یافت. در سال ۱۹۳۴، فاشیست‌های اتریشی، کودتا کرده و کشور را به دست گرفتند. در این دوران، فشار و خشونت علیه دگراندیشان فزونی یافت و آزادی‌های شهروندان یهودی به تدریج محدودتر شد.



میدان اصلی شهر وین، آماده برای ورود و سخنرانی آدولف هیتلر

سرانجام در ماه مارس سال ۱۹۳۸ میلادی، نیروهای نظامی آلمان نازی، اتریش را به طور علنی اشغال و به آلمان ملحق نمودند. چند روز از اشغال وین و رژه‌ی سربازان آلمان در میدان شهر در مقابل هیتلر نگذشته بود که اریش جوان که در آن هنگام هفده سال بیش‌تر نداشت، گروهی از دوستان دبیرستانی خود را که ضد نازی بودند، گرد هم آورد و آنان را به مبارزه علیه نازی‌ها دعوت نمود. به این ترتیب، گروه مقاومت کوچکی از جوانان ضدفاشیست وین سازمان داده شد. از جمله فعالیت‌های این گروه، تلاش برای جمع آوری و مخفی کردن کتاب‌هایی بود که فاشیست‌ها آنها را «کتب مضر» می‌خواندند. فاشیست‌ها طی مراسمی که «جشن کتاب‌سوزان» نام داشت، در میدان‌های شهر جمع شده و کتب مضر را می‌سوزاندند. گروه مقاومت جوانان، هم‌چنین، شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌هایی نیز در سطح شهر وین پخش می‌کرد. در همین شب‌نامه‌ها بود که نخستین بار، شعرهایی از اریش فرید انتشار یافت. هدف این اشعار، برانگیختن مردم و دعوت از آنان برای ایستادگی و مقاومت در برابر اشغال‌گران بود:

«فقر و گرسنگی، نفرت و جنگ

زمین را تازیانه می‌زنند.

از این روست که فرا می‌خوانیم شما را

تا تباهی را دور کنید.

هدایت کنید انسانیت را به سوی پیروزی.

سرخوردگان را امیدوار کنید.»

پدر و مادر اریش هم مثل خیلی دیگر از یهودیان، احساس ناامنی و خطر می‌کردند و بیم آن داشتند که قوانین نژادپرستانه، به زودی در اتریش نیز به اجرا گذاشته شود و یهودیان تحت تعقیب و آزار و شکنجه قرار گیرند. به همین خاطر، آن‌ها به اتفاق ۳۰ تن از خویشاوندان و آشنایان‌شان، در قهوه‌خانه‌ای جمع شدند تا راه گریزی بیابند و به گونه‌ای از این معرکه جان سالم به در برند. وقتی پیش‌خدمت قهوه‌خانه از موضوع گفتگوی آنان آگاه شد، مأموران امنیتی را خبر کرد. همه حاضران در جلسه دستگیر و در همان روز به جرم توطئه علیه حکومت به زندان محکوم شدند.

یک ماه بعد از این واقعه، اریش فرید جسد نیمه جان پدرش را در راهرو خانه یافت. «هوگو فرید»، بر اثر جراحات ناشی از شکنجه‌های «گشتاپو» (پلیس مخفی آلمان نازی)، جان سپرده بود. مادرش نیز به پنج سال زندان محکوم شده بود، اما به طرز غیرمنتظره، بعد از شش ماه از زندان رهایی یافت. حادثه‌ی جان‌گداز قتل پدر، اریش هفده‌ساله را عمیقاً متأثر و دگرگون ساخت. اریش فرید، سال‌ها بعد، در یک گفتگو، درباره‌ی تأثیر

این وقایع، گفت: «بعد از ورود نیروهای آلمانی به وین و قتل پدرم، مصمم شدم تا اگر جان از این معرکه به در بردم، راهی را در پیش گیرم که پدرم در سال‌های پایانی عمرش کوشید تا آغاز کند: نویسنده‌ای بشوم که علیه فاشیسم، نژادپرستی، ظلم و ستم و سرکوب و آوارگی انسان‌های بی‌گناه قلم می‌زند.» این، سوگندی بود که اریش فرید تا پایان عمر به آن وفادار ماند. او بعدها، در شعری، مراسم خاک‌سپاری پدرش را چنین به تصویر کشید:

«در گورستانِ یهودیان، زمین‌ها را [پیشاپیش] حفر کرده‌اند

و تابوت‌ها پیایی می‌آیند، و آفتاب می‌تابد.

گورکن می‌گوید: «هفته‌هاست که وضع به همین منوال است.»

کودکی شاپرک را دنبال می‌کند، و پیرمردی می‌گرید.

جسد پدر با صدایی آرام به قبر فرومی‌افتد.

مُشتی گل در گور می‌ریزم، نمناک و سرد.

قاری، دعا می‌خواند. اسبان سیاه، شیهه می‌کشند.

بوی تعطیلات تابستان می‌آید.

آنان که باغ‌های شهرم را از من دریغ داشته‌اند،

و نیمکت سبزه‌زار کنار رودخانه را،

آنان پدرم را کشتند؛

تا من در هوای آزاد به تماشای بهار بیایم.»

اریش فرید، در ۱۹۳۸، اندک زمانی پس از مرگ پدر، زادگاهش اتریش که به طور کامل به اشغال نیروهای ارتش هیتلر در آمده و به آلمان ملحق شده بود را ترک نمود و به لندن رفت. فرید، مدتی در این شهر به سختی روزگار گذراند. او با اشتغال به کارهای طاقت‌فرسا امرار معاش می‌کرد. او سپس کوشید تا با پس‌اندازهای خود، مادر و مادر بزرگ‌اش را که جان‌شان در خطر بود، به هر طریق ممکن، از اتریش خارج کرده و به لندن بیاورد. فرید سرانجام موفق شد تا جان مادر و نیز هفتاد و چند تن از هم‌فکران و هم‌کیشان‌اش را که در خطر دستگیری و اعزام به اردوگاه‌های کار اجباری قرار داشتند، نجات دهد. اما نازی‌ها مادر بزرگ‌اش را، در ۱۹۴۱ بازداشت و روانه‌ی اردوگاه کار اجباری در لهستان کردند. او در ۱۹۴۳، همراه با هزاران یهودی دیگر روانه کوره‌های آدم‌سوزی شد.

فرید هم‌چنین به محض ورود به لندن، در ماه مه ۱۹۳۸ میلادی، با کمک بیست نفر از مهاجران دیگر، گروه امدادی را تشکیل داد و به یاری انبوه کسانی شتافت که از آلمان و اتریش تبعید و یا مجبور به فرار شده بودند.

در انگلستان، اریش فرید به «اتحادیه فرهنگی آلمان آزاد» نیز پیوست. این اتحادیه، محل تجمع نویسندگان و هنرمندان آلمانی و اتریشی بود و نویسندگان و هنرمندان نامداری چون «توماس مان»، «اشتفان تسوایگ»، «آسکار کوکوشکا» و «هاینریش مان»، آن را بنیان نهاده بودند. این اتحادیه در سال ۱۹۴۱ برای نخستین بار کتابی انتشار داد با عنوان «رانده شدگان؛ شعر در مهاجرت». چهار شعر از اریش فرید نیز در این مجموعه شعر، به چاپ رسید.

فرید، در سپتامبر سال ۱۹۴۲، به عضویت «انجمن جهانی قلم» پذیرفته شد و اولین دفتر شعرش را نیز همین انجمن در انگلستان به چاپ رساند. فرید، برای این دفتر شعر، عنوانی شگفت‌آور برگزید: «آلمان!» در زمانی که فجیع‌ترین جنگ قرن را آلمان آغاز کرده و میلیون‌ها انسان را قربانی و آواره کرده بود، انتخاب چنین عنوانی برای نخستین دفتر شعر، کاری جسورانه بود. در آن دوره، عده‌ی زیادی از مبارزان شعار می‌دادند: «تنها آلمانی خوب آلمانی مرده است». خود فرید نیز ستم‌های وحشتناکی را به خاطر رژیم آلمان نازی تجربه کرده بود. با این همه، فرید نشان داد که اگرچه شاعری ضدفاشیست است، اما اهل نفرت نیست.

وقتی جنگ تمام شد، آلمان دو پاره بود: آلمان غربی و آلمان شرقی. آلمان شرقی، رژیم سوسیالیستی را برگزید و با سیاست‌های بلوک شرق (شوروی) همراه گشت. پس از طی شدن روزهای نبرد با آلمان نازی، دانش‌گاه برلین در آلمان شرقی از اریش فرید دعوت کرد تا برای تدریس به آن‌جا بیاید. فرید، به‌رغم وضع مالی و معیشتی نامطلوب، همکاری با این دانشگاه را نپذیرفت، زیرا معتقد بود که آلمان شرقی با تکیه به سیاست‌های استالین (رهبر شوروی)، قدم در راه ایجاد دیکتاتوری گذارده است. گمان فرید در این مورد غلط نبود و آلمان شرقی بیش از چهار سال، گرفتار نظام دیکتاتوری بود. اریش فرید در لندن ماند و در سال ۱۹۵۲ میلادی نیز در همین شهر با زنی انگلیسی ازدواج کرد.

فرید، سیاست‌های امریکا و دخالت‌های این کشور در جنگ کره، گواتمالا و ویتنام را به شدت مورد انتقاد قرار می‌داد. او، دخالت نظامی نیروهای ارتش سرخ شوروی و سرکوب جنبش‌های آزادیخواهانه‌ی مردم مجارستان، آلمان شرقی و چک‌اسلواکی به دست ایشان را نیز محکوم می‌دانست. فرید، از سوی، جنگ کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ و همکاری نیروهای فرانسه، انگلیس و اسرائیل علیه مصر را محکوم می‌نمود و از سوی دیگر، بنای دیوار برلین را فاجعه انسانی بزرگی می‌دانست.

فرید یهودی بود، ولی سیاست‌های دولت اسرائیل در قبال فلسطینی‌ها را نیز مردود می‌شمرد و در جریان جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷، در شعری به عنوان «بشنو اسرائیل»، به طور ضمنی سیاست اسرائیل را با آزار و کشتار یهودیان در دوران فاشیسم مقایسه کرد:

«وقتی تعقیب‌مان می‌کردند

من هم یکی از شما بودم.
اکنون چگونه می‌توانم یکی از شما باشم،
وقتی خود تعقیب‌گر دیگران اید»

آنچه بیش از همه سبب شهرت فرید گشت، شعرهای سیاسی او بود که در قالبی تازه و سبکی پُرطراوت سروده می‌شدند. اریش فرید، احیاکننده‌ی شعر سیاسی در دوران بعد از جنگ جهانی دوم (به ویژه در دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی) بود. شعرهای فرید در دوران جنبش دانشجویی در سال‌های شصت و هفتاد میلادی، در اروپا و در میان دانشجویان رواج و محبوبیت بسیار یافت.

فرید از اهمیت، تاثیر و نفوذ شعر و داستان در جامعه، به خوبی آگاه بود و از آن به طرز مطلوبی بهره می‌جست، اما او هیچ‌گاه از «قدرت کلام» سوء استفاده نکرد و هرگز سخن را به کینه و خشونت نیالود. او خود و خانواده‌اش، قربانی نظام تمامیت‌خواه فاشیست بودند، ولی جزء آن دسته از قربانیان خشونت نبود که در مبارزه با خشونت گرایان، خود خشونت‌گرا شود. فرید، شاعر عشق بود و زندگی، نه شعارسازِ نفرت و مرگ. فرید در نوشته‌ی کوتاهی با عنوان «ارزش پایدار شعر»، نفوذ و تأثیر یک نویسنده و یک سیاستمدار را در جامعه با هم می‌سنجد و می‌نویسد: «از نویسنده‌ی آلمانی که نظر بدی هم نسبت به خودش نداشت، پرسیدیم که آیا مایل است جایگاه‌اش را با رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا عوض کند؟ او مدتی به فکر فرو رفت و بعد گفت: «از طرفی حاضر به این مبادله هستم. شاید در نظر اول حتی وظیفه من باشد که جایگاهم را با او عوض کنم، زیرا از این طریق از وقوع جنگی اتمی جلوگیری خواهد شد و صدها میلیون انسان که در حال حاضر در معرض نابودی قرار دارند از مرگ رهایی می‌یابند. گذشته از این، در مقام رئیس‌جمهور، برای مقابله با فقر و گرسنگی در کشورهای آفریقایی و آسیایی و آمریکای جنوبی، به جای آن که برای این کشورها نسخه‌ی برقراری نظام اقتصاد بازار آزاد بپیچم، تدبیر و اقدامات بهتری در پیش می‌گرفتم.» وی سپس به نشانه‌ی شک و تردید سری تکان داد و گفت: «اما از طرف دیگر...» ما سخن‌اش را قطع کردیم و با تعجب پرسیدیم که چه چیز دیگری در مقابل می‌تواند از اهمیت بیشتری برخوردار باشد؟ او چند لحظه نگاه‌مان کرد و سپس به سخنان‌اش ادامه داد و گفت: «موضوع به این سادگی که شما خیال می‌کنید نیست. تصور کنید که حالا رئیس‌جمهور آمریکا جای من نویسنده نشسته و ببینید چه می‌کند؟ اصلاً قادرید تصور کنید که چه چیزهایی سر هم خواهد کرد و به خورد مردم خواهد داد؟ و با این خیره‌سری‌ای که در او سراغ داریم، بی‌گمان همه را در سطح گسترده‌ای نشر و پخش خواهد کرد و در دسترس خوانندگان بسیاری هم قرار خواهد گرفت. آری، من می‌دانم که ادبیات مانند بمب اتم، تأثیر فوری و بلاواسطه ندارد، اما در عوض تأثیرش عمیق و پایدار است و

گاه قرن‌ها به جا می‌ماند و اثرگذار است و تحول ایجاد می‌کند. نه، من حاضر به این جابه‌جایی نیستم، چون قابل تصور نیست که این تعویض در بلندمدت چه پیامدهای هولناکی به همراه خواهد داشت!»

وجه تمایز شعرهای فرید با دیگر شعرهای سیاسی در آن است که او نه هیچ‌گاه خشونت را تبلیغ می‌کند و نه مرگ و کشتار را؛ بلکه کوشیده است تا چهره‌ی زشت و غیرانسانیِ خشونت و خشونت‌گرایان را با نازک بینیِ خاص خود نشان دهد و بنمایاند. او با زبانِ عشق و امید به زندگی، به رویارویی با خشونت و بی‌عدالتی می‌رود. فرید آنجا که می‌خواهد وحشت جنگ و کشتار در ویتنام را برای خوانندگان شعرهایش - که اغلب اروپایی‌اند بازگو کند - فریاد نمی‌زند و شعار نمی‌دهد، بلکه به خانه آنان می‌رود و ابتدا تصویری آرام و بی‌دغدغه از زندگی روزمره آنان ترسیم می‌کند و از دل‌بستگی‌هایشان می‌گوید و دل‌نگرانی‌های شان. سپس با جمله‌ای کوتاه، یک اشاره، کنایه، یا یک نسیم ملایم، تشویش و ناآرامی به دل‌ها می‌افکند و خواننده را به تأمل و اندیشه وامی‌دارد.

«از وقتی باغبان شاخه‌های درختان را هرس کرده است

سیب‌های باغ‌ام درشت‌تر شده‌اند

اما برگ‌های درخت گلابی آفت زده و پژمرده‌اند.

- در ویتنام برگ‌ریزان است^۵

فرزندان‌ام همه تندرست‌اند

اما برای پسر کوچک‌ام نگران‌ام

او هنوز در مدرسه‌ی جدیدش

با محیط انس نگرفته است.

- در ویتنام کودکان می‌میرند

پشت‌بامِ خانه‌ام تعمیر شده است.

فقط باید قابِ پنجره‌ها را تمیز کرد و رنگ زد.

حق بیمه‌ی آتش‌سوزی، به خاطر افزایشِ قیمتِ خانه‌ها بالا رفته است

- در ویتنام خانه‌ها ویران است

زندگی برای فرید سفر پر ماجرای را می‌ماند که در آن امید و ناامیدی، غم و شادی، ترس و تهور، عدالت و بی‌عدالتی، آزادی و اسارت، دوستی و دشمنی، شکست و پیروزی، نزاع و مهربانی و تلاش پیگیر برای بهروزی و بهزیستی، همسفران لحظه‌های حیات انسان‌اند. و در پایان راه، مرگ است که به انتظار نشسته است؛ و در

آن دم که در آغوش مرگ، چشم بر هم می‌نهی، شاید رخصت یابی تا لحظه‌ای زندگی‌ات را از آغاز تا به انجام از نظر بگذرانی و بینی که آیا انسانی، سربلند و در خورکرامت انسان زیسته‌ای و یا از آغاز، کوردل بوده‌ای و درمانده. آری، در آخر کار می‌بینی که بی‌عشق، بی‌همدردی و بدون ایستادگی در برابر ظلم و ستم و بی‌عدالتی، چه بیهوده راهی پیموده‌ای و چه عبث در راه زندگی گام زده‌ای. ایش فرید در ۲۲ ماه نوامبر سال ۱۹۸۸ میلادی دیده از جهان فرو بست.

(برگرفته از کتاب «مرگ را با تو سخنی نیست» (گزیده شعرهای ایش فرید)، انتخاب و ترجمه‌ی خسرو ناقد، نشر چشمه)

ما و عشق

ما را با عشق چه کار؟

کدام مددی

داد عشق به ما

در برابر بیکاری

در برابر هیتلرها

در برابر آخرین جنگ

یا دیروز و امروز

در برابر ترسی که فرا می‌رسد

و در برابر بمب‌ها؟

کدام مددی

در برابر آن چه

نابود می‌کند ما را؟

هیچ هیچ:

عشق با ما خائن بود

ما را با عشق چه کار؟

عشق را با ما چه کار؟

کدام مددی

دادیم ما به عشق

در برابر بیکاری

در برابر هیتلرها

در برابر آخرین جنگ

یا دیروز و امروز

در برابر ترسی که فرا می‌رسد

و در برابر بمب‌ها؟

کدام مددی

در برابر آن چه

نابود می‌کند عشق را؟

هیچ هیچ:

ما خائن بودیم به عشق

۱) Erich Fried

۲) حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان که رهبر آن، آدولف هیتلر بود.

۳) به گونه‌ای از نظام‌های حکومتی خودکامه‌ی ملی‌گرا، فاشیسم می‌گویند. آلمان نازی، یکی از شناخته‌شده‌ترین رژیم‌های فاشیستی است.

۴) جهت مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه رجوع کنید به مطلبی با عنوان «انقلاب را نمی‌توان از سوپرمارکت خرید» (معرفی کتاب جنبش دانشجویی در آمریکا؛ رویدادها و قطعاتی از دهه‌ی ۶۰ میلادی) با لینک <http://ayat.ir/pz319>.

۵) در جنگ ویتنام، قتل‌عام‌های گاه گسترده‌ای توسط سربازان آمریکایی رخ می‌داد. هم‌چنین، ارتش آمریکا برای پاک‌سازی جنگل‌های انبوه ویتنام که محل اختفای چریک‌های ویتنامی بود، از سمی کشنده به نام عامل نارنجی استفاده می‌کرد. این سم، سبب از بین رفتن گیاهان می‌شد اما علاوه بر از بین بردن جنگل‌های انبوه، بر مردم ویتنام نیز آثار مرگبار فراوانی به جا گذاشت که در نسل‌های بعدی نیز دیده شد. بر اثر این سم‌پاشی‌ها، صدها هزار ویتنامی کشته یا ناقص‌العضو شدند و در سال‌های بعدی (تاکتون) صدها هزار کودک با اختلالات مادرزادی زاده شده‌اند.